



## نام نیکو گر بماند ز آدمی / به کزو ماند سرای زرنگار

قلمرو زبانی: گر: اگر / کزو: که از او / سرا: خانه / زرنگار: نقاشی شده با طلا / به: بهتر / قلمرو ادبی: واژه آرای: ماند / واج آرای: «ن»

بازگردانی: اگر نام نیک از انسان به یادگار بماند بهتر است از اینکه از او خانه زرنگار و گران بها بجا

بماند.



## آموزه نهم: نوجوان باهوش

میرزا ابوالقاسم فراهانی توانایی عجیبی در حفظ اشعار و مطالب داشت. اگر شعری را تنها یک بار برای او می خواندند، آن را به طور کامل حفظ می کرد. همین باعث شده بود که پدر بزرگش میرزا محمدخان که خود شاعری سرشناس در شیراز بود، نوه اش را به همراه خود به مجالس شعرا ببرد. یک بار که قائم مقام به همراه پدر بزرگش به یکی از این مجالس رفته بود، مردی خارجی را دید. پدر بزرگش او را به آن مرد معرفی کرد و به میرزا ابوالقاسم گفت: «برای ایشان شعری بخوان. فارسی را خوب می فهمد.» قائم مقام فراهانی پرسید: «قصیده بخوانم یا غزل؟» آن شخص گفت: «غزلی از سعدی برایم بخوان.»

میرزا ابوالقاسم لحظه ای مکث کرد، چشمانش را بست و شروع به خواندن کرد:

قلمرو زبانی: اشعار: ج شعر / مطالب: ج مطلب / خواندن: (بن ماضی: خواند؛ بن مضارع: خوان) / نوه: فرزند فرزند، فرزندزاده / مجالس: ج

مجلس، انجمن / شعرا: ج شاعر / مکث: درنگ

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست / عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

قلمرو زبانی: خرم: خشنود / که: زیرا / قلمرو ادبی: واژه آرای: جهان، خرم، همه، عالم، اوست / واژه آرای: «م» / از اوست: ردیف / قافیه: خرم،

عالم



**بازگردانی:** به این دلیل از این جهان خوشم می‌آید که جهان آفریده اوست. عاشق همه جهانم؛ زیرا همه جهان ساخته اوست.

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است / به ارادت ببرم درد که درمان هم از اوست

**قلمرو زبانی:** حلاوت: شیرینی، دل‌پذیری / شاهد: زیبارو / ساقی: سرده، می‌فروش، پیاله‌گردان / به ارادت: با میل / هم: همچنین / قلمرو ادبی:

**تضاد:** درد، درمان / به حلاوت خوردن: کنایه از با میل خوردن / واژه آرای: «ر»

**بازگردانی:** با کمال میل جام زهر را می‌نوشم؛ زیرا یار زیبارویم ساقی است. به میل درد می‌کشم؛ زیرا درمانم از یارم است.

آن مرد از شادی چشمانش درخشید و با لهجه خاصی گفت: «فوق العاده است!» پدر بزرگ قائم مقام گفت: «شعر سعدی فوق العاده است یا شعر خوانی میرزا ابوالقاسم؟» آن خارجی گفت: «هر دو، هم شعر سعدی و هم شعر خوانی نوه شما؟ ...»

وقتی آن شخص پی برد که میرزا ابوالقاسم در ریاضی، فلسفه، حکمت و علوم قرآنی نیز استعداد بی‌نظیری دارد، گفت: «قدر این نوجوان را بدانید. من آینده درخشانی برای او می‌بینم.» آری، قائم مقام به کمک هوش و استعداد سرشار خود بعدها یکی از مردان نامی کشورداری و سیاست شد.

**قلمرو زبانی:** خاص: ویژه / فوق العاده: شگرف، شگفت / پی بردن: فهمید / حکمت: فلسفه اسلامی / بی‌نظیر: بی‌مانند (هم‌آوا: نذیر) / نامی: نامدار / سرشار: لبریز، فراوان / کشورداری: حکومت

## آشپز زاده وزیر

هیاهوی کلاغ‌ها سکوت باغ را می‌شکست. برف به آرامی می‌بارید. صدای کلاغ‌ها گوش محمد تقی را آزار می‌داد صدای استاد را از پشت درهای بسته به سختی می‌شنید.

روزهای زیادی بود که محمد تقی سینی غذا بر سر می‌گذاشت و فاصله آشپزخانه تا مکتب‌خانه را یک نفس طی می‌کرد. غذا را به اتاق می‌برد پشت در می‌نشست و به بهانه بردن ظرف‌ها به گفته‌های استاد گوش می‌سپرد، چون قلم و کاغذی برای نوشتن نداشت، شنیده‌ها را بر کاغذ ذهن می‌نوشت و در دل تکرار می‌کرد.

حاصل ماه‌ها پشت در نشستن و از سرما لرزیدن و زدگی به درس گوش دادن دانش دست و پا شکسته بود که اندک اندک در قَلک ذهنش جمع شده بود.



**قلمرو زبانی: هیاهوی: سروصدا / می‌شکست: ماساژ / مکتبخانه: دبستان / بهانه: علت دروغین / گوش سپردن: گوش دادن / قلمرو ادبی: سکوت**

**باغ: اضافه استعاری / کاغذ ذهن: اضافه تشبیهی / دزدکی: کنایه از پنهانی / دست و پا شکسته: کنایه از ناقص / قَلک ذهن: اضافه تشبیهی**

باغ دوباره طراوت و سرسبزی پیدا کرده بود. برگهای سبز، زیر نور گرم خورشید می‌درخشیدند. شب تولد حضرت محمد بود و قائم مقام فراهانی مهمان‌های زیادی را دعوت کرده بود. محمد تقی به جای پدر سینی شربت را برای مهمان‌ها برد. شربت‌ها را که داد، گوشه‌ای ایستاد تا ظرف‌ها را جمع کند. قائم مقام متوجه او نبود. داشت از استاد وضع بچه‌ها را می‌پرسید که استاد گفت بچه‌ها با استعداد هستند. محمدتقی می‌دانست که استاد تعارف می‌کند. وقتی که قائم مقام گفت خوب بد نیست امتحانی بکنیم. محمدتقی خوشحال شد. قائم مقام رو به پسرش کرد و گفت: «بگو ببینم محمد، کاشف الکل که بود؟»

محمد سکوت کرد و از گوشه چشم به علی خیره شد. علی گفت: «من بگویم.»

- بگو تو بگو!

- معلوم است، ابن سینا.

**قلمرو زبانی: طراوت: شادابی / تولد: زادروز / تعارف کردن: چرب‌زبانی کردن / کاشف: کشف کننده / قلمرو ادبی:**

نگاه تاسف‌بار قائم مقام چرخید روی برادرزاده‌اش و همان سوال را با نگاه از او پرسید. اسحاق گفت: «ابن سینا که شاعر است، کاشف الکل... و سکوت کرد و به سرش کوبید. اتفاقاً محمدتقی جواب آن سوال را می‌دانست؛ اما می‌ترسید بگوید. لب‌گزید و منتظر ایستاد؛ ولی با خود فکر کرد: «بگذار لیاقت یک بچه را ثابت کنم.» این بود که سینی را کنار نهاد و جلو رفت و گفت: «اجازه هست من بگویم؟»

قائم‌مقام نگاهش کرد. همه سرها به طرف او برگشت.

بگو اگر می‌دانی بگو!

محمدتقی سرش را بالا گرفت و گفت: «محمد بین زکریای رازی.»

چشم‌های قائم‌مقام از تعجب باز ماند. گفت آفرین بر پسر کربلایی محمد قربان!

قائم مقام رو به بچه‌ها کرد و گفت این شعر از کیست؟



**قلمرو زبانی: تاسف‌بار: دروغ آلود / نهادن: گذاشتن / بن: پسر / قلمرو ادبی: لب‌گزیدن: کنایه از سخن گفتن خودداری کردن**

**ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد / دل‌رمیده ما را انیس و مونس شد**

**قلمرو زبانی: رمیده: رم کرده، پریشان / انیس: همدم / مونس: همنشین / را: اضافه گسسته «انیس و مونس دل‌رمیده ما» / قلمرو ادبی: ستاره:**

استعاره از یار / ستاره ماه شد: تشبیه / دل‌رمیده: استعاره (دل مانند اسبی است که رمیده است).

**بازگردانی:** یاری خود را نشان داد و انجمن‌آرای مجلس ما شد و برای دل‌پریشان ما همدم و همنشین شد.

و این بار هم چون هر کدام از بچه‌ها جواب غلط دادند از محمد محمدتقی پرسید. همه چشم به دهان او خیره شده بود.

محمد تقی گفت: «این بیت از خواجه حافظ شیرازی.»

جمعیت که از این جواب به وجد آمده بودند، بی‌اختیار دست زدند و لهله و شادی کردند. محمد تقی سرانجام توانست با تلاش و پشتکار فراوان

به قائم مقام صدر اعظمی برسد و لقب امیر کبیر بیابد و منشأ خدمات فراوانی برای کشور عزیزش ایران باشد.

**قلمرو زبانی: وجد: شور / لهله: سروصدا / قائم مقام: جانشین / صدر اعظم: نخست وزیر / منشأ: سرچشمه / قلمرو ادبی: مجاز: چشم‌ها خیره**

... (مردم خیره شده بودند).

## گریه امیر

میرزا تقی خان امیرکبیر از مردان نامدار تاریخ ایران است. وی حدود سال ۱۲۲۲ ه.ق. در هزاوه فراهان متولد شد. در مورد هوش و نکاو

امیر، داستان‌های بسیار پر سر زبان‌هاست.

در ماه صفر سال ۱۲۶۷ قمری به امیرکبیر اطلاع دادند که در شهر تهران بیماری آبله شیوع پیدا کرده است. امیر دستور داد که در تمام شهر

و روستاهای نزدیک، برنامه آبله‌کوبی اجرا شود تا بیماری گسترش پیدا نکند.

چند روز پس از آغاز آبله‌کوبی به امیر خبر دادند که مردم از روی جهل و نادانی و خرافات حاضر نیستند واکسینه شوند و در تمام شهر تهران

فقط ۳۳۰ نفر آبله کوبیدند. امیر سخت نگران شد. از قضا در همان روز مردی را که طفلش در اثر آبله مرده بود، به نزد او آوردند. امیر به پدرش

گفت: «ما که برای نجات بچه بچه‌ها پتان آبله‌کوب فرستادیم. مرد با اندوه فراوان گفت: جناب امیر گفته بود اگر آبله بکوبیم بچه جن زده می‌شود!



امیر فریاد کشید: وای از **جهل** و نادانی! چند دقیقه بعد بقالی را آوردند که او نیز بچاهش مرده بود. این بار امیر دیگر نتوانست تحمل کند و شروع به گریه کرد.

بعد از این ماجرا امیر کبیر با صدای رسا خطاب به اطرافیان گفت: مسئول جهل مردم ما هستیم. اگر ما در هر روستا و کوچه و خیابانی مدرسه بسازیم و کتابخانه ایجاد کنیم، این وضع پیش نمی‌آید. تمام بچه‌های ایران فرزندان حقیقی من هستند.

**قلمرو زبانی: نامدار: نامی / ذکاوت: تیزهوشی / صفر: نام ماه دوم از سال قمری (هم‌آوا: سفر: مسافرت) / شیوع: گسترش / آبله‌کوبی: زدن مایه آبله / واکسینه: مایه کوبی / جهل: نادانی / رسا: بلیغ، بلند / قلمرو ادبی: بر سر زبان‌هاست:** کنایه از اینکه پرآوازه است

داستان‌هایی از زندگی امیرکبیر، محمود حکیمی



۱- پرسش‌های قائم مقام فراهانی برای آزمایش فرزندانش چه بود؟ - کاشف الكل که بود؟ / این شعر از کیست؟

۲- ویژگی‌های مشترک امیرکبیر و قائم مقام فراهانی چیست؟ - هر دو دانا و زیرک بودند. با کوشش و پشتکار به جایگاه بالایی رسیدند. هر دو صدر اعظم شدند و با نادانی ستیزیدند و ایران را آباد کردند.

۳- خدمات قائم مقام فراهانی و امیرکبیر به ایران چه بوده است؟ - قائم مقام فراهانی قراردادهای ارزشمندی را بست. امیرکبیر دارالفنون را راه انداخت. دانشجویانی را به خارج گسیل داشت و از ریخت و پاش درباریان جلوگیری کرد.



به جمله‌های زیر، توجه کنید.

☑ دانشجوی کوشا، مقاله خوبی نوشت.

☑ باغبان مهربان، گل‌های صورتی را کاشت.



گروه های اسمی جمله های بالا را در جدول زیر، می بینیم.

گروه اسمی	گروه اسمی	جمله
مقاله خوب	دانشجوی کوشا	۱
گل های صورتی	باغبان مهربان	۲

در هر چهار گروه اسمی، واژه ای که بعد از اسم آمده است «**صفت بیانی**» است، که درباره چگونگی و ویژگی های اسم، توضیحاتی را بیان می کند. صفت بیانی معمولاً پس از اسم می آید و «**وابسته پسین**» اسم به شمار می آید. در نمونه های بالا واژه های کوشا، خوب، مهربان و صورتی، صفت بیانی هستند.



۱- درباره یکی از شخصیت های معروف استان، شهر، روستا یا منطقه خود تحقیق کنید و نتیجه آن را در کلاس گزارش دهید. - به عهده

دانش آموزان

۲- متن «**آشپز زاده وزیر**» یا «**نوجوان باهوش**» را در کلاس نمایش دهید.



۱- واژه های مهم املایی را از متن درس بیابید و بنویسید. - مطالب، مکث، حلاوت، خاص، بی نظیر، هیاهو، طراوت، تعارف، تاسف بار،

هلهله، صدر اعظم، منشأ، نکاوت، صفر، شیوع.

۲- در هر یک از جمله های زیر، صفت های بیانی را بیابید.

■ زنان **اندیشمند**، در سربلندی ایران **عزیز**، نقش **مؤثر** داشته اند.

■ من آینده ای **درخشان** برای این نوجوان می بینم.



◻ برگ‌های سبز، زیر نور گرم خورشید می‌درخشیدند.

۳- واژه‌های زیر را با صفت‌های بیانی مناسب، گسترش دهید.

نمونه: حرم ← حرم مطهر

مطالب: مطالب سودمند / کاشف: کاشف زیرک

لهجه: لهجه زیبا / دریا: دریای خروشان

همزه (ء) یکی از حرف‌های الفبای زبان فارسی است. این حرف، مانند سایر حرف‌ها در خط فارسی،

حرکت‌گذاری نمی‌شود؛ بنابراین بهتر است بنویسیم قائم و نه قائم مؤدب و نه مؤدب

در املاي واژه‌هایی مانند جزء اول شیء نورانی نشانه کسره نیست؛ به این نشانه نقش‌نمای اضافه

می‌گویند.

در نوشتن واژه‌های عربی همزه‌دار نیز باید توجه و دقت کافی داشت؛ مانند: «شأن، رؤیا، مؤسس، لؤلؤ،

رنوس، توطئه، إن شاء الله.»